

چی فکر می‌کردند چی شد؟



بلند روی مخ این و آن راه بروند اما همه این بازی‌های لاجوجانه که بیرون‌ریزی عقده‌های حقارت انباشته شده یک جماعت در زمانی دیگر و زمینی دیگر غیر از امروز و غیر از فلسطین است، کارکرد عملی خاصی برایشان ندارد. فیلم و سریال‌ها را همان‌ها می‌سازند و در آنها همیشه برنده هستند چون چیزی به اندازه جنگ روانی برایشان اهمیت ندارد؛ حال آنکه در میدان واقعیت آن طرف دعوا که با موشک نقطه‌زن یک ویلا را به عنوان محل جاسوسی اسرائیلی‌ها در عراق می‌کوبد، مقبره بهاء‌الله را به آتش می‌کشد، با پهباد انتحاری دمار از روزگار مترقی‌ترین سیستم‌های جنگ الکترونیک درمی‌آورد و در این فقره آخر با پاراگلایدر از فراز حصار بزرگ‌ترین زندان دنیا به دشمن تک می‌زند حقیقتاً سینمایی تر است. درست است که ما در زمینه تبدیل داشته‌های ارزشی مان به فیلم و سریال ضعیف بوده‌ایم و هیچ چیز این ضعف را توجیه نمی‌کند اما یکبار به این دقت کنیم که محور مقاومت در میدان عمل هزار برابر از دوربردترین تخیلات سینمایی هم بدیع‌تر، غافلگیرکننده‌تر و هیجان‌انگیزتر عمل می‌کند. فیلمش را آنها می‌سازند اما نسخه‌های واقعی‌اش را ما اجرا می‌کنیم. دقیق‌ترش این است که فیلم و سریال‌ها آنها می‌سازند بی‌آنکه حتی تخیل شان به دامنه آن چیزی برسد که ما قرار است در واقعیت بر سرشان بیاوریم. این بار نگاهی انداختیم به چند فیلم و سریال اسرائیلی که در آنها توهمات شان راجع به برتری امنیتی و نظامی را تبدیل به درام کرده بودند. پس از آنچه نیروهای محور مقاومت در تلاقی توهمین به مسجدالاقصی بر سر شهروندان و نیروهای نظامی صهیونیست آوردند و به عملیات طوفان الاقصی شهرت پیدا کرد مرور این فیلم‌ها و سریال‌های مدعیانه اسباب خنده و تمسخر را فراهم می‌کنند و ما را شاید بتوانند به درک این نکته برسانند که تاریخ چگونه امروزها و دیروزهایمان را قضاوت می‌کند. تاریخ را زوری سریال‌های عبری و هالیوودی روایت نمی‌کنند و هر قدر هم دست ببرند و تحریف کنند، نهایتاً ناچارند به بخش اعظمی از آنچه که در واقع رخ داده، اشاره کنند.



مهرداد جلیل‌زاده
خبرنگار گروه فرهنگ

این گزاره همیشه در سر ما چرخ خورده که «چرا فیلمش را نساختیم؟» ما هر بار و به هر بهانه‌ای یادمان می‌آید پر از افتخاراتی هستیم که برایشان فیلم یا سریالی ساخته‌ایم درحالی‌که آنها یعنی رقیب‌یاد دشمنان در این زمینه بسیار فعال‌ترند و از نداشته‌هایشان هم اسطوره تراشیده‌اند. راستش این است که ما در مورد فلسطین یا به طور کل دربارہ جریان مقاومت تا به حال فقط یک فیلم موفق ساخته‌ایم به نام «بازمانده» که نسخه‌ای سریالی از آن را هم تلویزیون پیشکش کرد و باقی‌اتاری که در این حوزه تولید شده‌اند، عموماً ضعیف و بی‌کیفیت هستند. حسرت ناتمام ما بابت اینکه نتوانسته‌ایم داشته‌های واقعی مان در حوزه‌های ارزشی را تبدیل به فیلم کنیم، همچنان پابرجاست و تا به حال هم کم دربارہ‌اش سخن نگفته‌اند و کم نوشته‌اند؛ اما می‌شود برای یکبار هم که شده ماجرا را از زاویه‌ای دیگر دید. به میدان واقعیت نگاه کنیم و ببینیم برای کسانی که در سراسر دنیا به اخبار نگاه می‌کنند، کدام طرف ماجرا به لحاظ سینمایی پرچنده‌تر و گیراتر است؟ آنهایی که کارویژه‌شان ترویجی بزن درروست و فقط به روکم کتی فکر می‌کنند یا آن طرف ماجرا که صبور است و نگاه راهبردی و بلندمدت دارد؟ یک طرف ماجرا در سال ۱۳۷۰ عباس موسوی، فرمانده حزب‌الله لبنان را ترور کرد اما نتیجه‌اش چه شد؟ آیا چنین کاری این گروه مبارز را متوقف کرد؟ ترور شیخ احمد آل‌یاسین، بنیانگذار حماس در سال ۸۳ چطور؟ پیرومرد را روی ویلچر با موشک زدند و از این حرکت ننگ‌آور شرم‌شان نشد اما فایده کار چه بود؟ حماس متوقف شد؟ دانشمندان هسته‌ای ایران را ترور کردند اما آیا چنین کاری برنامه هسته‌ای ایران را متوقف کرد؟ دستگاه امنیتی اسرائیل مثل عقده‌های ما رفتار می‌کند و دنبال دست و پا کردن اسبابی برای دل‌خنگی شهرک‌نشین‌های رژیم صهیونیستی است، بی‌آنکه به کارکرد واقعی و عملی چنین رفتارهایی فکر شود. آنها فقط

روزگار

دوشنبه ۱۷ مهر ۱۴۰۲

شماره ۳۹۷۶

WWW.FDN.IR

FARHIKHTEGANDAILY

پرچم دروغین

سریال اسرائیلی «پرچم دروغین» درباره پنج شهروند اسرائیلی است که ظاهراً هیچ وجه اشتراکی ندارند، به جز این واقعیت که آنها علاوه بر تابعیت اسرائیل، تابعیت خارجی و یک پاسپورت خارجی هم دارند. آنها یک روز صبح در حین فعالیت‌های معمول‌شان متوجه می‌شوند که متهم به دست داشتن در یک پرونده آدم‌ربایی هستند؛ پرونده‌ای که همه جهان را به هیجان آورده است؛ ربوده شدن وزیر دفاع ایران در سفر مخفیانه‌اش به مسکو. شبکه‌های خبری سراسر جهان همزمان با پخش فیلم‌هایی از دوربین‌های امنیتی هتل محل اقامت فرد ربوده‌شده حین پوشش این رویداد ربوده شدن وزیر دفاع ایران را به موساد اسرائیل نسبت می‌دهند. به زودی این پنج اسرائیلی تحت تعقیب قرار می‌گیرند و مشخصات شخصی‌شان از جمله پاسپورت و عکس پاسپورت در تلویزیون فاش می‌شود و در تمام رسانه‌های جهان مخابره می‌شود. پوشش خبری بی‌وقفی، باعث طوفانی در زندگی این پنج نفر می‌شود که مملو از گمانه‌زنی‌ها و احساسات مختلط از سوی مردم است. هر گونه

تلاش آنها برای انکار دخالت در این موضوع بیفروجه است. دولت اسرائیل و موساد هرگونه ارتباط با حوادث و اتهامات را رد می‌کنند و این پنج نفر مجبورند به تنهایی با ماجرا کنار بیایند. چهار نفر از آنها توسط شین‌بت (یک سازمان اطلاعاتی اسرائیل، زیرمجموعه دفتر نخست‌وزیری که برای محافظت از کشور در برابر جاسوسی و براندازی داخلی فعالیت می‌کند) که در تلاش برای رمزگشایی از آدم‌ربایی است، مورد بررسی قرار می‌گیرند و پرونده مشکوک به دخالت شخص دیگری به نام شاون تیلسو نمی‌شود که از هند بازگشته و از تلاش شین‌بت برای دستگیری خودش طفره رفته است. طولی نمی‌کشد که اعتبار این پنج اسرائیلی در میان همسایگان و آشنایان‌شان تضعیف می‌شود و بعداً حتی نزدیک‌ترین افراد به روایت آنها شک می‌کنند و متقاعد می‌شوند که واقعا ارتباطی بین آنها و پرونده آدم‌ربایی وجود دارد. در طول سریال، آنها با هم متحد می‌شوند و موفق می‌شوند از زیر نظر شین‌بت فرار کنند. بعداً شاون موفق به فرار می‌شود اما چهار نفر باقی‌مانده پس از دستگیری به قزاقستان فرار می‌کنند.

می‌شوند و پس از یک تیراندازی برنامه‌ریزی شده در فرودگاه، به هواپیما فرار می‌کنند و به اسرائیل برمی‌گردند. سرانجام مشخص می‌شود که ربوده شدن وزیر دفاع به عنوان بخشی از عملیات مخفیانه به رهبری رئیس یکی از بخش‌های موساد با نام سیخ، بدون نجوز یا گزارش صورت گرفته است. او در بخشی از این عملیات از شرکت‌های اروپایی متعلق به یک اسرائیلی با نام گابی سیلور، بدون اطلاع خود او برای نفوذ به یک سلاح نامتعارف ایرانی و جلوگیری از کارکرد آن در روز سفارش استفاده کرد؛ اما زمانی که گابی از رابطه غیرقانونی با ایرانی‌ها کناره‌گیری کرد و ادامه عملیات را به خطر انداخت، سیخ تلاش کرد تا او را متهم به خودکشی و آدم‌ربایی و قتل وزیر دفاع ایران براساس رابطه‌اش با این نفر بکند. چنانکه دیده می‌شود سرویس‌های اطلاعاتی ایران و البته روسیه در این سریال هیچ‌کاره هستند و اگر اسرائیلی‌ها مانعی بر سر راه‌شان برای ترور یا آدم‌ربایی می‌بینند صرفاً به دلیل فشارهای بین‌المللی از جانب کشورهای دیگر است.



اشباح بیروت

اشباح یا ارواح بیروت که مجموعه تلویزیونی اکشن-درام اسرائیلی-آمریکایی است که پخش آن در ماه می ۲۰۲۳ از کانال Yes و شبکه Showtime آغاز شد. این سریال به ماجرای ترور عماد مغنیه، یکی از فرماندهان مقاومت لبنان به دست سرویس‌های اطلاعاتی موساد و سیا می‌پردازد و هشام سلیمان، نقش شهید مغنیه را بازی کرده است. در یکی از بخش‌های این سریال تصویری از سردار سلیمانی، فرمانده سپاه قدس هم نشان داده می‌شود که باعث شد نام اشباح بیروت بین ایرانی‌ها شنیده شود. عماد مغنیه معروف به حاج رضوان، بنیانگذار یگان نظامی حزب‌الله لبنان و از فرماندهان جنگ ۳۳ روزه بود. او در اوایل دهه ۸۰ به شاخه نظامی جنبش آزادی بخش فلسطین و از همان زمان به جنبش امل پیوست. با انتقال سید حسن نصرالله از امل به حزب تازه تاسیس حزب‌الله پیوست. او به مرد سایه و مغز متفکر حزب‌الله لبنان شهرت داشت. دولت ایالات متحده آمریکا برای دریافت هر اطلاعاتی از او جایزه تعیین کرده بود؛ ۲۵ میلیون دلار برای هر کسی که درباره او اطلاعاتی ارائه کند. شبکه CBS در اولین سالگرد ترور عماد مغنیه گزارشی

پخش کرد که می‌گفت بنا بد طی عملیاتی با حضور ۴ هزار سرباز، مغنیه در خلیج فارس دستگیر شود. به گفته جان گرت از فرماندهان نیروی دریایی آمریکا، چهار کشتی جنگی و ۲ هزار دریانورد آمریکایی، نیروی زمینی و دریایی و هوایی و همین‌طور یک زرادخانه کامل نظامی برای اجرای این عملیات آماده شده بودند. بیل مکسون یکی از تک‌تیراندازان نیروی دریایی آمریکا هم در آن گزارش گفت چهار تیم تک‌تیرانداز مجهز در یکی از کشتی‌ها حضور داشته‌اند. یک سری تک‌تیرانداز هم داخل بالگردها. طبق روایت این نظامی آمریکایی در گزارش CBS «در شب ۲۴ جولای متوجه شدیم تنها چند ساعت با رسیدن به هدف مان فاصله داریم. شبیه سگ‌های بسته‌شده بودیم که انتظار بازیافت را می‌کشند». اما این عملیات به دلیل اینکه حضور مغنیه در کشتی مورد نظر نتوانست تأیید شود، لغو شد. سرانجام موساد و سیا توانستند در عملیات مشترک عماد مغنیه را به شهادت برسانند بی‌آنکه هیچ‌کدام رسماً این اقدام را گردن بگیرند. حالا پس از گذشت سال‌ها سریالی ساخته شده و این اقدام را مستقیماً و با افتخار به سیا و موساد منتسب می‌کند و ظاهراً دلایل

این است که به‌رغم حذف فیزیکی مغنیه، نام و آوازه او هر روز زنده‌تر و پرطنین‌تر شده است؛ تا جایی که مگنوس رانستراپ، کارشناس مسائل حزب‌الله در دانشکده دفاع ملی سوئد در استکهلم می‌گوید: «بعضی اوقات از خودم می‌پرسمید اصلا مغنیه یک انسان واقعی است یا ساخته خیال؟ اما دستگاه اطلاعاتی‌ای که من با آن تماس داشتم مطمئن بود چنین شخصی وجود دارد» سریالی که درباره شخصیتی تا این اندازه تأثیرگذار ساخته شده، به هیچ‌وجه نتوانست موفق باشد؛ چون از بزرگ کردن نام شخصیت اصلی‌اش می‌ترسید و فقط و فقط می‌خواست او را مخوف نشان دهد. مثلاً مغنیه را به عنوان بنیانگذار عملیات استشهادی و انتحاری معرفی می‌کنند و چنین نمایش می‌دهند که او در دهه ۸۰ میلادی وقتی سراغ اولین سوزش‌های برای چنین عملیاتی می‌رود، فرد مورد نظر را مشغول بازی با فرزنده می‌بیند. بعد به شکلی گل‌درشت و غیرقابل باور، مغنیه آن فرد را همچنان برای عملیات انتحاری مجاب می‌کنند. یک تصویر مخدوش از مردی تا این حد مهم و تأثیرگذار که بیشتر از یک روایت واقعی، شبیه عقده‌گشایی است.



تهران

خالق اصلی سریال تهران موشه زوندراست، مردی ۵۴ ساله از ساکنان سرزمین‌های اشغالی که ایند بیندنت فارسی گزارشی می‌دهد با سریال «فوزی» (با تلفظ غالب انگلیسی و عبری‌اش «فانودا») شناخته می‌شود. طبق همان گزارش، سریال فوزی داستان تیمی از ماموران اسرائیلی است که در سرزمین‌های فلسطینی کرانه غربی فعالیت می‌کنند و از جمله راوی یک ماجرای عاشقانه است که بین ماموری صهیونیستی با زنی فلسطینی از خانواده‌ای نزدیک به حماس رخ می‌دهد. چنانکه می‌بینیم سریال تهران هم تقریباً همان درونمایه را دارد. ماموری که عاشق سوزش‌های صهیونیستی است، داستان سریال درباره تamar رابینان، یک افسر اطلاعاتی یهودی‌تبار ایرانی است که در اسرائیل بزرگ شده و به موساد پیوسته است. او برای غیرفعال کردن یک راکتور هسته‌ای در ایران مامور می‌شود و به‌طور دقیق، مأموریتش ختنی سازی پدافند هوایی ایران است تا هواپیماهای جنگی اسرائیل بتوانند یک راکتور هسته‌ای را بدون تلفات بمباران کنند و مانع

از دستیابی ایران به بمب اتمی شوند. تamar در این سریال جای خودش را با زنی به اسم ژیلوا عوض می‌کند. این کار با هماهنگی همسر ژیلوا انجام می‌شود و تamar در آپارتمان او سکونت می‌کند. تamar روی بینی‌اش برچسب بزرگی می‌زند تا تصور شود که جراحی زیبایی داشته و این کار را انجام می‌دهد تا بقیه متوجه تفاوتش با ژیلوا نشوند. حالا این تamar است که به جای ژیلوا به محل کارش می‌رود. مردی که قبلاً مرتب به ژیلوا تجاوز می‌کرد را در یک درگیری می‌کشد، مورد بازجویی پلیس قرار می‌گیرد و حتی لهجه عجیبش را به بزرگ شدن در قطر ربط می‌دهد و کسی این وسط از او نمی‌پرسد چرا صدایت به‌طور مبنایی عوض شده. اصلاً چرا صدای تو گرفتگی مربوط به جراحی بینی را ندارد؟ تو یک شبیه این لهجه قطری را از کجا آورده‌ای؟ و عجیب‌تر از همه اینها اینکه تamar، رفقا و همسایگان ژیلوا را نمی‌شناسد و اینها به هیچ‌وجه برایش مشکل‌ساز نمی‌شود. با اینکه نام سریال تهران است، در آن نمی‌توان تهران را هم به واقع آن‌گونه که هست مشاهده کرد. تهرانی که می‌بینیم آن چیزی است که

رژیم صهیونیستی می‌خواهد از آن نشان بدهد. حتی یک تصویر عادی و متعادل از تهران که بدون قصد طعنه و کنایه به سیاست‌های ایران نمایش داده شده باشد، در سریال نیست و زیست طبیعی مردم این شهر به هیچ‌وجه دیده نمی‌شود. به علاوه، سریال تهران چون قصد دارد شعار دوستی مردم ایران و مردم رژیم صهیونیستی را جا بیندازد، از نظرات واقعی مردم ایران نسبت به رژیم صهیونیستی طفره می‌رود و آن را وارونه نمایش می‌کند. نهایتاً دشمنی بین ایران و رژیم صهیونیستی به هواداران یک جناح سیاسی به خصوص در ایران نسبت داده می‌شود که سریال در اصلت و ریشه‌دار بودن همین دشمنی است و در سیستم قضایی ایران شوهرخاله جاسوس موساد برادر شهید است و در سیستم قضایی ایران مسئولیت بلند مرتبه‌ای دارد. دختر آنها هم بر اثر جوانی و شور و هیجان است که به گروه‌های دانشجویی حزب‌اللهی پیوسته و اینها خصوصیات ذاتی‌اش نیستند. این در حالی است که نظر منفی مردم ایران نسبت به رژیم صهیونیستی را نمی‌توان کم‌نمان کرد.

